

ایجاد ناامنی، زمینه روی کار آمدن استبداد

غلامرضا میرزایی

چکیده

شورش اسماعیل آقا معروف به "سینتقو" ۱۳۲۳ - ۱۳۴۸ ه. ق مطابق با ۱۲۸۴ - ۱۳۰۹ ه. ش در نواحی کردنشین آذربایجان، که سرانجام به حرکتی کامل علیه تمامیت ارضی ایران تبدیل شد، حرکتی بود که ریشه در حرکت‌های ناسیونالیستی و قومگرایی داشت که از قرن نوزدهم در امپراتوری عثمانی رواج یافته بود. این حرکت با توجه به اوضاع نابسامان سیاسی - امنیتی کشور در دوره قاجار و بویژه در دوره مشروطه و پس از آن، دامنه وسیعی پیدا کرده به گونه‌ای که بارها در درگیری با نیروهای دولتی لطمات جبران‌ناپذیری به آنها وارد ساخت. همچنین در طول جنگ جهانی اول به عنوان عامل متحدین در اجرای سیاست بیگانگان تلاش می‌کرد. در مجموع به عنوان یکی از شورشهایی مطرح شد که امنیت ملی را مخدوش کرده بود و به همین جهت هم شکست و نابودی این حرکت به دست رضاخان باعث کسب محبوبیت و مشروعیت او شد.

مقدمه

این مقاله، سلسله شورشهای رؤسای کردهای مکرری در اطراف ارومیه را مورد مطالعه قرار داده که در مرزهای ایران و عثمانی، از زمان ناصرالدین شاه قاجار تا زمان رضاشاه در مبارزه با حکومت مرکزی فراز و نشیبهایی داشته است. تأکید اصلی مقاله بر شورش اسماعیل آقا معروف به سیمتقو است. این شورش با سوابقی از همان نوع در این منطقه، حرکت تمام عیاری بر ضد تعامیت ارضی کشور ایران بوده که بر خوردهای ناسنجیده دولتمردان قاجار، موقعیت استراتژیک، محیط جغرافیایی غائله مذکور و تماسهای بیگانگان برای اهداف پلید خویش، عمق خاصی به آن بخشیده که در نهایت از سیمتقو اسطوره‌ای شکست‌ناپذیر ساخته است. در گرماگرم جنگ جهانی اول، حرکت‌های نظامی مختلفی در نقاط مختلف کشور رشد کرد اما هیچکدام ترسناکتر از این حرکت نبود تا اینکه رضاخان با سوء استفاده از این اوضاع و حمایت مستقیم خارجی به قدرت رسید و در سرکوب این حرکت‌های نظامی، خودی نشان داد، اما هیچکدام از اقدامات او همانند شکست سیمتقو کارساز نبود. او با این موفقیت، وجهه و مشروعیت ملی خاصی به دست آورد. شکست سیمتقو نه تنها از طریق جراید گسترده تبلیغ شد که در محافل بین‌المللی نیز مطرح و سبب جا افتادن رضاخان گردید؛ به گونه‌ای که مخالفان رضاخان نیز این پیروزیهای او را تمجید و ستایش کردند. این جو مساعد در نتیجه اوضاع پر آشوب سیاسی - اجتماعی ایران پس از پیروزی مشروطیت بود که بدین گونه نیاز شدید به امنیت و از سر راه برداشتن چهره‌هایی چون سیمتقو، که قریب به بیست و پنج بار ارومیه را غارت و مردم را بارها قتل عام کرده بود، سبب پذیرش عام رضاخان مستبد شد؛ حتی این فکزی بین روشنفکران و افراد صاحب اندیشه نیز مطرح بود.

الف: پیشینه

اگر سه دهه پایانی عصر قاجار را پر حادثه‌ترین دوران تاریخ ایران بنامیم، شاید گزاف نباشد. این ایام، که از پادشاهی مظفرالدین شاه تا سقوط احمدشاه را در بر می‌گیرد، ویژگیهای گوناگونی دارد که مهمترین آنها از این قرار است:

۱- در این دوره نفوذ بیگانگان در اوج خود بود. قرارداد ۱۹۰۷، ۱۹۱۶ و ۱۹۱۹ در خلال این دوره توسط آنان در راستای استعمار ایران بسته شد. ۲- اقتصاد ایران بسیار وخیم، و وامخواهی دولت از بیگانگان و در عوض واگذاری امتیازات به آنها کم‌ایران را شکسته بود که برآستی باید آن را دوره عجز حاکمان و شاهان ایرانی در مقابل بیگانگان دانست. ۳- از سوی دیگر این دوره عصر بیداری ایرانیان برای رویاری با دولت بی‌کفایت و مقابله با نفوذ بیگانگان و عصر به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه بود که برای اولین بار مردم در حکومت دخیل شدند و امید آزادی و دخالت در سرنوشت کشور به مردم ارزانی شده بود، اما این امیدها بسادگی و بدون حادثه به ثمر نمی‌نشست. مقاومت محمدعلیشاه مستبد در برابر آزادیخواهان نمونه برجسته آن بود. در این دگرگونی برای اولین بار تحول فکری عمیقی در کشور آغاز شد و ضمن زیر سؤال رفتن نظام استبدادی، اختلافات شدید فکری و مرامی بین آزادیخواهان به وجود آمد و رشد احزاب سیاسی و انجمنهای مخفی در جامعه بسرعت افزایش یافت. این مسائل ناشی از آزادیهای به دست آمده از این انقلاب بود. مردم هرچه پرشتابتر به حوادث سیاسی کشور علاقه نشان می‌دادند. این علاقه با توجه به اوضاع سیاسی پر آشوب جهانی، که جنگ جهانی اول نتیجه آن بود، در سرنوشت ایران تأثیر همه‌جانبه‌ای گذاشت که نمود آن آمد و رفت کابینه‌های مستعمل و زودگذر بود که تعداد آنها به ۶۶ مورد می‌رسد. ۴- نهاد قانونگذاری پنج دوره پر حادثه را در این مدت پشت سر گذاشت. کشمکش بین مجلس و دولت و همچنین نمایندگان با هم، نشانگر عدم آشنایی مردم به نظام مبتنی بر تفکیک قوا از یک طرف و مقاومت‌های استبداد در مقابل حکومت مشروطه از سوی دیگر بود.

بنابراین آزاداندیشان و انقلابیون در مقابل استبداد طلبان صف کشیدند تا آن یکی از جوانه آزادی مراقبت کند و این یکی درخت کهن و میان تهی استبداد را سر پا نگهدارد که از حمایت استعمار نیز برخوردار بود. حمایتی وقیحانه که قرارداد ۱۹۱۹ اوج وقاحت آن بود. نتیجه کلی این وضعیت، پیدایش نهضتها و انقلابهای سلحشور مردان راست قامتی بود که با سوز و گداز هرچه تمامتر به حمایت کشور اسلامی برخاسته

بودند. از سوی دیگر شورش یاغیان سرکش بود که با ضعف دولت مرکزی "از سراسر کشور ایمنی برخاسته، در هر کجا تاراجگران سربر آورده بودند" و ایران به کانون آتش و خون تبدیل شده بود. قیام چاه کوتاهی‌ها و تنگستانیها بر ضد انگلیس از ۱۳۲۳ ه. ق تا سال ۱۳۳۹ ه. ق؛ قیام شیخ محمد خیابانی در ۱۳۰۰ ه. ق در تبریز؛ قیام کوچک خان جنگلی و خالو قربان در کناره‌های دریای خزر از ۱۳۲۷ ه. ق تا ۱۳۴۰ ه. ق؛ قیام محمد تقی خان پسیان در ۱۳۴۰ ه. ق در خراسان، و قیامهای مردمی دیگر، که برای رهایی ملت از استعمار خارجی و استبداد داخلی صورت می‌گرفت. همچنین شورشهای تجزیه طلبانه و ماجراجویانه خوانین و رؤسای محلی چون یاور لاهوتی در آذربایجان؛ ماشاء... خان کاشی در کاشان؛ شیخ خزعل در خوزستان؛ رؤسای شاهسون در اردبیل؛ سواران خلخالی در خلخال؛ اقبال السلطنه ماکوئی در ماکو؛ سردمداران بجنوردی در بجنورد و سرداران بلوچ در بلوچستان که هر کدام در سایه نظام مشروطه به حمایت از استقلال کشور برخاسته بودند و دسته دوم از نعمت آزادی سوء استفاده کرده به ماجراجویی مشغول بودند.

در چنین حال و هوایی رؤسای قوم کرد نیز از این سرجنبانان، عقب‌نمانده، سلسله شورشها و قتل و غارت‌های خانمانسوزی را در غرب و شمال کشور به راه انداختند که مخوفترین و پایدارترین آنها شورش اسماعیل آقا شکاک بود. قبل از او پدر و برادرش و شورشگر دیگری به نام شیخ عبید... در منطقه ارومیه حرکت‌هایی را بر ضد دولت مرکزی انجام داده بودند و بعلاوه در کردستان نیز حرکت‌هایی توسط ایل‌های گلباغی و مندی صورت گرفته بود.^۲

در اینجا ضمن اینکه طغیانگری این رؤسا و خوانین کرد را از ملت کرد جدا می‌دانیم، برای روشن شدن تاریخ گه‌گشته کشورمان و برای بهره‌گیری از حوادث تاریخی و همچنین برای روشن شدن این سخن، که بیگانگان از عناوین این اقوام که در مجموع ملت واحد ایران را تشکیل می‌دهند، چگونه سوء استفاده می‌کردند و در مقابل، دولتمردان بی‌سیاست داخلی در میانه این اقوام و بیگانگان چه سیاست‌هایی را در پیش می‌گرفتند به سلسله شورشهای کردهای شمال غرب ایران (ارومیه و اطراف آن) پرداخته می‌شود. در

بین این شورشها، شورش اسماعیل آقاگرد دارای اهمیت بیشتر بوده است. منابع او را با لقب سیمتقو، سیمقو، سیمکو، سیمتکو، و سیمیتقو ذکر کرده‌اند. کسروی صحیحترین این عناوین را سیمقو می‌داند و آن را مخفف اسماعیل آقا ذکر می‌کند، سیمکو نیز همان سیمقو به لهجه ترکی است. بنابه این استدلال، آوردن نام اسماعیل آقا به همراه سیمقو یا سیمکو صحیح نیست و به یکی از آن دو باید اکتفا گردد، اما نگارنده ذیل یکی از نامه‌های وی به یکی از عواملش این نکته را ملاحظه کرد که نوشته اسماعیل آقا سیمتکو و امضا شده بود. بنابراین آنچه بین خودشان معمول بوده، همان اسماعیل آقا سیمتکو بوده است. سیمتکو لهجه ترکی سیمتقو است و چون در بیشتر منابع سیمتقو آورده شده، این لقب گرچه به اشتباه برای وی باقی مانده است، در این مقاله نیز به همان صورت نوشته می‌شود.

در مقاله ابتدا به حرکت‌های آغازین کردها که عمدتاً در حوزه دولت عثمانی شکل گرفته است، اجمالاً مرور، و سپس به حرکت‌های اولیه آنها در ایران پرداخته خواهد شد که به شورشهای حمزه آقا و شیخ عبید... گرد خلاصه می‌شود و پس از آن بطور خاص، آغاز شورشهای پدر و برادر اسماعیل آقا سیمتقو، رهبران ایل شکاک مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به دنبال آن به تفصیل از سلسله شورشهای اسماعیل آقا از زمان مظفرالدین شاه تا زمان رضاشاه سخن به میان خواهد آمد.

در تدوین این مقاله از منابع اصلی و معتبر داخلی و تحقیقات نویسندگان و صاحب‌نظران خارجی و همچنین از اسناد و مدارک جدید استفاده گردیده است. لازم به توضیح است این مقاله اولین تحقیقی است که به بررسی حرکت اسماعیل آقا سیمتقو پرداخته است، لذا ارائه نظریات و پیشنهادهای خوانندگان باعث غنای آن خواهد شد.

ب: حرکت‌های آغازین کردهای حوزه دولت عثمانی

حرکت‌های سیاسی کردها از دهه آغازین قرن نوزدهم میلادی در کوه‌های آناتولی شروع شده است که در این تحرک، روسها به لحاظ روابط خصمانه سیاسی با دولت عثمانی نقش اساسی داشته‌اند. تشکیل یک هنگ متشکل از مردان جنگجوی کرد توسط

روسها در سالهای ۲۹ - ۱۸۲۸، که پیامدهای تنبیهی دلخراشی را از جانب عثمانی برای آنان سبب شد، از آن جمله است^۳، اما این تنبیه‌ها و تلاش دولتمردان عثمانی برای مستحیل و مستهلک ساختن آنان در اقوام متعدد ترک بی‌نتیجه ماند.^۴ این موضوع در نهایت به قتل عام ۱۸۲۶م توسط دولت عثمانی و در پی آن قیام طوایف راندوز و حقباری و بعضی دیگر از قبایل سلیمانیه و موصل بر ضد این دولت منجر شد. این حرکتها تا سال ۱۸۴۸ میلادی ادامه یافت و ترکها نیز به کشتار کردها ادامه دادند که نهایتاً در سالهای ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ ترکها شکست خوردند. در رأس این قیامها رشید محمدپاشا و نورالله بیگ همکاری قرار داشتند. نتیجه این جنگها کشته شدن ده هزار نفر بود.^۵

حرکت کردهای عثمانی همزمان با آغاز جنگهای ۷۸ - ۱۸۷۷ روسیه و عثمانی مجدداً اوج گرفت و طوایف هکاری، بادینانی و بوهران شورش کردند که در پی آن اختلاف و درگیری به میان ارامنه و کردها کشیده شد^۶ که در نهایت در فعالیتهای سیاسی این دو جامعه تأثیر مهمی برجای گذاشت که احتمالاً از سیاست تفرقه‌افکنانه ترکها ناشی می‌شد.

حرکتهای کردها پس از آن در سال ۱۸۹۱ به زد و خوردهای داخلی کشیده شد و برخی از طوایف کُرد با هم درگیر شدند.^۷ سرانجام حرکتهای استقلال طلبانه کردها، بویژه در کوران جنگ اول جهانی با تحریکات مستقیم دولتهای درگیر در جنگ فراگیر شد، اما چون هدف این پژوهش پرداختن به حرکتهای استقلال طلبانه کردها بطور عام نیست، بنابراین در طول این مقاله به اختصار به آن پرداخته خواهد شد.

ج - حرکتهای آغازین کردهای حوزه ایران

حرکتهای سیاسی کردها در ایران از برخی جنبه‌ها شبیه به هم قبیلگان آنها در عثمانی است که از آن جمله نقش بیگانگان در تحریک طوایف کرد و برخوردهای ناشایست دولتمردان عصر قاجاری در سرکوب این حرکتهاست؛ با وجود این، حکومتگران

قاجاری بر همبستگی نژادی و تاریخی کردها با ایرانیان تأکید داشته‌اند.^۸ و صلت حداقل سه تن از شاهزادگان قاجاری با قوم کُرد را شاید بتوان دلیلی بر این ادعا ذکر کرد.^۹ اما در این تحقیق مجال پرداختن به روابط دولتمردان ایرانی با طوایف مختلف کردهای ایران نیست و تنها بخشی از این طوایف را، که در حوزه ارومیه و ساوجبلاغ با مرکزیت قلعه چهریق حرکت‌های سیاسی دامنه‌داری ترتیب داده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم که در واقع جزئی از یک کل است.

در یک نگاه کلی ریشه اصلی این شورشها را در موقعیت جغرافیایی ارومیه و یا به تعبیر عام در موقعیت جغرافیای آذربایجان غربی و ترکیب اجتماعی - سیاسی و مذهبی آن منطقه باید جستجو کرد. همجواری با امپراتوری عثمانی و اختلافات کهن و ریشه‌دار سیاسی دو دولت ایران و عثمانی و زد و خورد های سیاسی - قومی و مذهبی سه جامعه متعصب کُرد، ترک و آسوری در آذربایجان و بخصوص ارومیه و سوء استفاده‌های حکام دولتهای ذی‌نفع منطقه از عصبیت‌های حاکم بر آن جوامع بویژه به هم رسیدن نیروهای عثمانی و روس در جنگ جهانی اول در این منطقه و باز شدن پای مهره‌های سیاسی و جاسوسان دولتهای ذرگیر در جنگ به آن دیار حساس می‌توان اشاره کرد که روزهای پرحادثه و جنجال‌برانگیزی را برای آذربایجان غربی رقم زده است.

شورش کردها در این منطقه با طغیان شیخ عبید... آغاز می‌گردد. وی پسر شیخ طه از بزرگان فرقه نقشبندی صوفیه و مورد عنایت و توجه کامل محمدشاه بود. شاه قاجار همه ساله پیشکشهای فراوانی برای او می‌فرستاد. همچنین برای تأمین مخارج خانقاه وی، چند روستا در تیولش بود. زوجه محمدشاه (مادر عباس میرزا ملک‌آرا) نیز از همین طایفه و از مریدان او بود.^{۱۰}

اما شیخ عبید... در اصل در خاک عثمانی ساکن بود و تبعه آن کشور به شمار می‌رفت.^{۱۱} و به این خاطر که روستاهایی در ایران به او هدیه شده بود به هر دو کشور رفت و آمد می‌کرد. بزودی روابط حسنه وی با دربار ایران به هم خورد و با بروز جنگ‌های بین عثمانی و ایران از جانب آن کشور، شیخ عبید... کُردهای منطقه را تسلیح کرد و در جنگ بر ضد ایران نقش مهمی داشت. نتیجه جنگ، شکست دولت عثمانی

بود اما در پی آن، کردها با سلاحهایی که در این جنگ به دست آورده بودند، جنگ با دولت ایران را آغاز کردند.^{۱۲} این حرکتها دامنه وسیعی پیدا کرد. از بدبختی مردم منطقه، حکام این دیار نیز افراد نالایقی بودند که خود نیز به غارت و چپاول مردم می پرداختند. بنابراین یکی از رؤسای کُرد به نام حمزه آقامنگور، که قبلاً اقداماتی را بر ضد دولت انجام داده بود، تهدید به حبس و گرفتن پول می شود. سرانجام، او در ۱۲۹۷ ه. ق. عده‌ای از مأموران دولتی را کشت و خود به خدمت شیخ عبید... کُرد درآمد و دادخواهی به نزد او برد که عجم‌ها بر کردها تقدمی می کنند. شیخ که خود داعیه دار سلطنت منطقه بود، پسرش را به همراه او به این منطقه فرستاد. وی به کمک کردها حاکم را از منطقه بیرون کرد و در ساوجبلاغ، میان دو آب و مراغه به قتل و غارت پرداخت و از آنجا قصد تبریز کرد. اما در بناب شکست خورد و نیروهای دولتی و خوانین ماکویی به تعقیب آنها پرداختند. در این بین نیروهای دولتی نیز مردم را مورد قتل و غارت قرار دادند.^{۱۳} این شورش، ناصرالدین شاه را به وحشت انداخت. وی به پسرش ظل السلطان، که در آن موقع مشغول قلع و قمع مردم لرستان بود، پیام داد که خود را برای سرکوب کردها آماده کند.^{۱۴} اما قبل از حرکت ظل السلطان میرزا حسین خان سپهسالار که مأمور سرکوب شیخ عبید... شده بود، موفق به قلع و قمع این شورش گردید.^{۱۵}

حسنعلی خان، وزیر فواید عامه، که به حدود ساوجبلاغ رفته بود تا آن دیار را به انتظام در آورد، با مهر کردن کلام الله مجید به حمزه آقا تأمین داد، اما وقتی حمزه آقا به اردوی او آمد، در حالی که با مهربانی از وی پذیرایی می شد به حیانتش خاتمه داد.^{۱۶} در یک نگاه، علت این شورش و طغیان روشن می گردد. عباس میرزا ملک آرا به بی لیاقتی مظفرالدین میرزا ولیعهد، که حکومت آذربایجان را به عهده داشت، اشاره می کند و از به کار گرفتن افراد نالایق، که به اخاذی و چپاول مردم می پرداختند، نام می برد.^{۱۷} همچنین امین الدوله در خاطرات سیاسی خود مطالب مشابهی می آورد و از آمدن عده‌ای از مردم منطقه به تبریز برای دادخواهی خبر می دهد و نتیجه می گیرد که چنین حوادثی به شیخ عبید... کُرد، که از دیرباز داعیه سلطنت اکراد را داشت، فرصت داد

تا سر به شورش بردارد.^{۱۸} ناصرالدین شاه به میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) نامه‌ای می‌نویسد و وی را مأمور سرو سامان دادن منطقه، و ولیعهد را تهدید می‌کند که اگر همکاری نکند، به تهران جلب و از ولیعهدی عزل خواهد شد. وی درباره حاکم ارومیه می‌نویسد: «اقبال‌الدوله حاکم ارومی ناخوش و بی‌حال و بی‌مصرف است. اختیار اردو را به برادرزاده‌اش داده است. او با شیخ عییداً... دوستی دارد. محال اشنویه و جاهای عمده سرحد ارومیه را به پسر شیخ اجاره داده است و او را خود آورده و داخل مملکت کرده است.»^{۱۹}

مشخص است که بی‌کفایتی دربار ولیعهد و حکام و دست‌اندرکاران دولت، خود زمینه چنین قیامهایی را فراهم می‌کردند و در سرکوب این شورشها آنچه مورد ظلم و ستم واقع می‌شد مردم منطقه بود. اما این یک سوی قضیه است. با نگاه دیگر دخالت اجانب در امور داخلی ایران به خاطر بی‌لیاقتی شاهان قاجار مشهود است. در این قضیه دولت عثمانی در واقع عامل اصلی این شورشها بوده است.^{۲۰}

از مدتها قبل حدود مرزی ایران و عثمانی مورد اختلاف طرفین بود. در سال ۱۲۹۱ ه. ق ناصرالدین شاه طی نامه شدیداللعنی به وزیر امور خارجه ایران از دخالتهای عثمانی در مرز ایران انتقاد می‌کند: «یکی دو سال است پیاپی بعضی حرکات از مأمورین و سرحداران آن دولت دیده می‌شود که روی هم مایه سردی و یأس از بقای دوستی میان دو دولت اسلامی است و سبب این کار نمی‌فهمیم.»^{۲۱}

وی در این نامه مفصل از میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه می‌خواهد تا منیف‌افندی وزیر مختار آن دولت در ایران را خواسته، تکلیف ایران را روشن کند.^{۲۲}

در سال ۱۲۹۵ ه. ق مطابق با ژوئن ۱۸۷۸ م. در حالی که دولت عثمانی در مرزهای غربی خود با کشورهای اروپای شرقی گرفتاری و مشغله بزرگی دارد و موضوع این اختلافات در کنگره برلن برای استقلال و خودمختاری کشورهای بالکان و اروپای شرقی در حال بررسی بود، ایران نیز از این ضعف دولت عثمانی استفاده کرد، اختلافات مرزی خود را با عثمانی در این کنگره مطرح ساخت. این کنگره در قرارداد ۶۴ ماده‌ای خود، دست دولت عثمانی را برای همیشه از بالکان و اروپای شرقی کوتاه کرد. در ماده شصتم قرارداد برلن، دولت عثمانی مجبور به واگذاری بخشی از سرزمین قطور، که در

اوایل سلطنت ناصرالدین شاه از ایران گرفته بود، به ایران شد و قطور پس از سی سال به ایران بازگردانده شد.^{۲۳} بنابراین به احتمال قوی دولت عثمانی که در این موقع توان نظامی برای برخورد مستقیم نداشت، با تحریک کردها در صدد ضربه زدن به ایران بود. در این رابطه ظل السلطان به پدرش ناصرالدین شاه در باره شیخ عبید... و نقش دولت عثمانی می نویسد: «مقصودشان این است که یک نفر شیخ بی سر و پای، تاج و تخت چهارهزارساله ایران را می تواند متزلزل سازد و دو سال آسایش دولت ایران را بر هم زد و حال آنکه از اول فرار "حمزه آقا" تا وقتی که شیخ عبید... را سپاه ایران فرار داد دو ماه طول کشید.»^{۲۴}

این غائله گرچه مدتی دولت ایران را به خود مشغول داشت و آسایش مردم منطقه را سلب کرد، اما نتیجه خوبی برای شیخ و عثمانی دربر نداشت.

د - حرکت‌های خانواده سیمقو

حرکت‌های کردهای ارومیه، که کردهای مگری و بخصوص ایل شکاک^{۲۵} نقش اصلی را در آن به عهده داشتند به شورش شیخ عبید... و حمزه آقا در سال ۱۲۹۷ ه. ق ختم نگردید، بلکه در پی این حرکتها در سال ۱۳۲۳ ه. ق مطابق با ۱۲۸۴ ه. ش رئیس ایل شکاک به نام محمد آقا و پسرش جعفر آقا، همانند شیخ عبید... با استفاده از موقعیت نفوذناپذیر قلعه مستحکم چهریق، که در شمال غربی ارومیه واقع و از دیرزمانی آشیانه طغیان کردهای آذربایجان بود، از آن استفاده کرده، شورشهایی را بر ضد دولت ترتیب دادند که تا زمان رضاشاه توسط پسر کوچک او به نام اسماعیل آقا معروف به سیمتقو ادامه یافت.

محمد آقا و جعفر آقا از مدتها قبل به علت ضعف دولت مظفری غالباً خودسر و یاغی بودند. آنان در سال ۱۳۲۳ ه. ق از حسینقلی خان نظام السلطنه مافی حاکم آذربایجان تأمین گرفته، تسلیم شدند. دولت برای اطمینان، جعفر آقا را به عنوان گروگان به تبریز آورد که وی در آنجا با آرامش زندگی می کرد تا اینکه به دستور محمدعلی میرزای ولیعهد فرمان قتل وی داده شد. نظام السلطنه وی را در یک شب میهمانی در منزل خود

کشت. به دنبال این مسأله، محمد آقا و برادر کوچکش اسماعیل آقا یاغی شدند^{۲۶} و قرآن مهر کرده‌ای را که نظام السلطنه به موجب آن به آنان تأمین داده بود، به سلطان عبدالحمید عثمانی عرضه داشتند.^{۲۷}

این ماجرا باعث گردید تا برادر جعفر آقا، یعنی اسماعیل آقا شکاک معروف به سیمتقو که اکنون در رأس ایل شکاک قرار گرفته بود، برای خونخواهی و برای ارضای روحیه ماجراجویی و خوی جنگجویی خود و برای دستیابی به قدرت و حتی برای تجزیه بخشی از ایران به مدت ۲۳ سال به قتل و غارت پی در پی مردم منطقه پردازد و در فرصتهای مناسب، ضربات خردکننده‌ای به دولت مرکزی وارد سازد.

۵- حرکت‌های سیمتقو بر ضد دولت مرکزی

چنانکه گفته شد، دو تن از رهبران ایل شکاک به مکر و حيله به دست کارگزاران دولت کشته شدند. سیمتقو که اکنون به رهبری این ایل رسیده بود، به دنباله‌روی از آنان پرداخت و انتقام خون برادرش جعفر آقا مناسبترین بهانه بود. حرکت وی از سال ۱۳۲۳ ه. ق شروع گردید که جعفر آقا کشته شد. با کمی دقت، ردپای تحریک بیگانگان در آغاز این حرکت مشهود است. مخبر السلطنه در این باره می‌نویسد که اختلاف مرزی در باره قطور، که بر اساس تصمیم کنگره برلن به ایران واگذار شده بود، مورد قبول دولت عثمانی نبود. اسماعیل آقا نیز در این میانه به تذبذب می‌گذراند. دولت ترک جدید و حکومت باکو هر کدام به سیاستی از او تقویت می‌کردند و او به همه اظهار صداقت می‌کرد و دروغ می‌گفت. با انگلیس هم رابطه داشت. سید طه وزیر و مشاور او برای کنسول انگلیس گونی‌گونی توتون می‌فرستاد.^{۲۸}

کسروی نیز به اختلاف قطور اشاره می‌کند که از دو سال قبل مورد گفتگو بود و عثمانی‌ها در سال ۱۳۲۳ ه. ق به سوی مرز پیش آمدند. آنها کردها را تحریک کردند و خودشان نیز در ۲۱ جمادی الثانی به ایران حمله کردند و نیروهای ایرانی و در رأس آنها

مجددالسلطنه شکست خوردند و سیمتقو به تاراج منطقه پرداخت.^{۲۹} حرکت‌های او همچنان ادامه می‌یافت، دولت برای آرام کردن او حکومت منطقه قطور را به او واگذار کرد. اما با وجود این، فرمان نمی‌برد تا اینکه با آغاز جنگ جهانی اول جسارت‌های خود را به اوج رساند.^{۳۰} زیرا در این زمان، شمال غربی ایران به دلیل دخالت روسها و عثمانی‌ها در جنگ بحرانی شد. از یک سو کردهای منطقه سرسختانه سر به شورش برداشتند و از سوی دیگر، مجاهدان ایرانی به مقابله با متفقین پرداختند. از جانب دیگر عساکر عثمانی وارد خاک ایران شدند و نیروهای روسیه به همراهی آسوریان اهل عثمانی، که به "جلوها" معروف بودند، جبهه دیگری را پیش روی خود گشودند.^{۳۱}

این منطقه برای دولت‌های درگیر در جنگ آنقدر اهمیت داشته است که سرپرسی سایکس در اهمیت آن نوشته است: «یک نگاه به نقشه نشان می‌دهد که یک پیشرفت در خاک ایران به هر یک از دو طرف، وضعیت مساعدی داده، می‌تواند جناح دشمن را به خطر انداخته، برای عملیات بعدی مجرای بازی داشته باشد.»^{۳۲} در این اوضاع بحرانی، وضعیت ارومیه پر آشوبتر از جاهای دیگر بود. علاوه بر داستان روس و عثمانی، آسوریان و کردان دو معضل اصلی بودند. آسوریان از سالیان دراز زیر دست مسیونرهای آمریکا و فرانسه، کینه مسلمانان را در دل گرفته، پس از آمدن روسها خود را به آنان بسته بودند و از آنها تفنگ و جنگ‌افزار دیگر می‌گرفتند و آماده آسیب‌رساندن به ایرانیان بودند و خوانین کرد نیز به تاخت و تاراج خو کرده بودند.^{۳۳}

این وضعیت پر آشوب در آذربایجان غربی به اسماعیل آقا، که در پی کسب موقعیت و مقام برتر در این منطقه بود، فرصت داد تا یک منطقه کوچک کردنشین تحت اختیار خود در آورد.^{۳۴} او ابتدا در سال ۱۳۳۲ ه. ق. به روسها پیوست و بر ضد عثمانی و حتی کردهای دیگر وارد جنگ شد.^{۳۵} با عقب‌نشینی نیروهای روسی به علت پیروزی بلشویکها در داخل روسیه، سیمتقو تفنگ و جنگ‌افزار از آنان به دست آورد و به

قدرت خود افزود^{۳۶} و یکی از قدرتهای اصلی منطقه گردید و به نیروهای عثمانی پیوست. عثمانی‌ها از این برگ برنده برای طلب کمک از بلشویکها استفاده می‌کردند و اینکه در صورت کمک به عثمانی، نیروهای سیمتقو نیز به آنان خواهند پیوست، آنان را دلگرم می‌کردند.^{۳۷}

مسیحیان منطقه گروه متنفذ دیگری بودند. آنان ابتدا توسط روسها به ماجراجویی، حادثه آفرینی و قتل و غارت منطقه می‌پرداختند و از ظلم و جور کوتاهی نداشتند تا اینکه با ضعیف شدن موقعیت روسها، دولتهای فرانسه و انگلیس برای فشار وارد آوردن به آلمانها و همراهانشان به کوشش برخاستند تا از آسوریان و ارمنیان ایران و عثمانی و قفقاز دسته‌های سپاه بسیج کنند و برای این کار سرکردگان و مأموران خود را به این منطقه فرستادند. مسیونرهای امریکایی، که سوابق طولانی در این منطقه داشتند، نیز با آنها همکاری می‌کردند. مارشیمون رهبر مسیحیان از سابق در فکر ایجاد کشوری مسیحی در این منطقه بود و روابط طولانی با بیگانگان داشت. ویس کنسول امریکا در ارومیه به نام "مسترش" و کنسول پیشین روس به نام "مسیونیکیتین" و سرکردگان فرانسه فعالیتهای زیادی داشتند.^{۳۸}

اینان چون شماره خود را از ارمنی و آسوری کم می‌دیدند، بر آن شدند تا کاردها را نیز با خود همدست کنند. بنابراین مارشیمون برای اسماعیل آقا رهبر کردهای مگری سپاهی فرستاد و وعده دیدار گذاشت^{۳۹}. چنانکه اسماعیل آقا گفته است، در حین گفتگو این سخنان از جانب مارشیمون مطرح شده است: «این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود، میهن همه ماها بوده، ولی جدایی در کیش، ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته. اکنون می‌بایست همدست شویم و این سرزمین خود را به دست گیریم و با هم زندگی کنیم... ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوار نمی‌داریم. اگر شما با ما باشید، چون سوار بسیار می‌دارید، رویم بر سرتریز و آنجا را هم گیریم.»^{۴۰}

در اینجا اسماعیل آقا سیمتقو رقیب مصممی را، که همانند خود او در پس استقلال ارومیه بود، در چنگ خود می‌بیند. بنابراین از فرصت استفاده کرده، هنگام خداحافظی وی را (مارشیمون) با گلوله از پای در می‌آورد و نیروهای کرد، همراهان او را که

تعدادشان به ۱۴۰ نفر می‌رسیده است یکی پس از دیگری غرق در خون می‌سازند. مسیحیان برای انتقام این عمل، تهاجم همه‌جانبه‌ای را آغاز می‌کنند و در نتیجه ده هزار نفر از مردم بیچاره و بی‌گناه منطقه کشته می‌شوند. در ارومیه مسیحیان اجازه ده ساعت کشتار را می‌دهند. در این تهاجم مقر و جایگاه سیمتقو یعنی قلعه چهریق شدیداً مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرد و او فرار می‌کند.^{۴۱} این کشتار در سال ۱۳۳۶ ه. ق مطابق با ۱۹۱۸ م. صورت می‌گیرد.^{۴۲} در همین زمان است که ژنرال دانسترویل و گروهبان کیپلینگ از فرماندهان انگلیسی که در بغداد بودند برای تقویت مسیحیان منطقه در برابر اترک وارد این منطقه می‌شوند.^{۴۳}

از سوی دیگر، دولت عثمانی به تقویت اسماعیل آقا و کردها پرداخت و بنا به گفته مهدیق‌لی خان هدایت، که حاکم منطقه در سال ۱۳۳۶-۳۷ ه. ق بوده است، عثمانی‌ها چهار توپ مسلسل و دو توپ صحرایی و هفتصد نفر سرباز و صاحب منصب تحصیل کرده در آلمان در اختیار اسماعیل آقا گذاشتند.^{۴۴}

چنانکه ملاحظه می‌گردد، در این ایام پرحادثه قدرتهای قومی و مذهبی منطقه بازیچه دولتهای درگیر در جنگ گردیده، کردها عوامل متحدان و مسیحیان عوامل متفقین بودند و نتیجه این کار قتل و غارت مردم منطقه و کشتار در بین اقوام و ملیتهای قومی و مذهبی بود و نتیجه نهایی به سود طراحان اصلی یعنی استثمارگران بود. سرنوشت ارومیه به همین منوال می‌گذشت تا اینکه جنگ جهانی اول به پایان رسید و با پایان یافتن جنگ حرکت‌های کردها رنگ ناسیونالیستی شدید به خود گرفت.

تشکیل حکومت‌های کوچک دست‌نشانده با بهره‌گیری از احساسات ملی قومیتها و ملیتها، تز اصلی دولتهای استعمارگر، بعد از جنگ بود. بنابراین در همین موقع "برای اولین دفعه موضوع استقلال کردستان از طرف نمایندگان بعضی از دول در کنفرانس صلح ۱۹۱۹ پاریس مطرح گردید."^{۴۵} در این کنفرانس نمایندگی کردها را شریف پاشا بر عهده داشت که همراه با نقشه کامل کردستان دو یادداشت در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ به کنفرانس پاریس تقدیم داشت.^{۴۶} مسأله استقلال کردستان، در این زمان به نفع و منطبق با طرحهای دولتهای پیروز در جنگ بود. در این زمان منطقه موصل از بلاد کردنشین سابق

عثمانی جدا گردیده و به خاک عراق ضمیمه شده بود و دولتهای ذی نفع برای تجزیه قدرتهای منطقه در راستای سیاستهای استعماری خود، اگر می توانستند دولتی گردد در بین ایران، عراق و ترکیه تأسیس کنند، در اهداف خود موفقتر بودند. اما هیچیک از دولتهای مزبور زیر بار این مسأله نرفتند.^{۴۷} اما طرح این موضوع خود باعث گردید تا افرادی که در سر سودای ریاست منطقه را داشتند به تلاشهای خود ادامه دهند که معروفترین آنها اسماعیل آقا سیمتقو بود که پس از جنگ جهانی اول جسارتهای خود را به اوج رساند. اوضاع پریشان داخلی ایران، در حالی که دولت قاجاریه آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، برای سیمتقو فرصت مناسبی را فراهم کرده بود.

درباره حرکت‌های اسماعیل آقا پس از جنگ اول، احمد کسروی از تحریکات مهره‌های امریکایی در این منطقه از جمله "مسترداد" امریکایی "دکتر پاگارد" امریکایی که تلاش می کردند مجدداً نیروهای مسیحی را سرو سامان دهند، یاد می کند و معتقد است فکر تجزیه این منطقه را این افراد به سیمتقو القا می کردند.^{۴۸}

دولت به علت مشغله زیاد داخلی و عوض شدن کابینه‌ها پس از سپری شدن دوره کوتاهی تا شعبان ۱۳۳۷ هـ ق مطابق با اردیبهشت ۱۲۹۸ نتوانست به این مسأله رسیدگی کند. افرادی هم که از طرف دولت مأمور خاتمه دادن به این قضیه بودند از روی تدبیر عمل نمی کردند؛ چنانکه مکرم‌الملک نایب‌الایاله آذربایجان با فرستادن بمب در بسته پستی خواست اسماعیل آقا را بکشد. اما او با زیرکی نجات پیدا کرد ولی برادرش علی آقا و چندتن از کردان کشته شدند. این امر به وی بهانه داد تا قتل و غارت مردم منطقه را با شدت هرچه تمامتر ادامه دهد.^{۴۹} گزارشی در این موقع از ارومیه به دولت مخابره شده است که در منطقه اوضاع بسیار مغشوش است و اهالی بهت زده می خواهند شهر و دیار خود را ترک گویند در این گزارش اضافه شده است اگر به موضوع رسیدگی نشود مردم منطقه را ترک خواهند کرد.^{۵۰}

بعلاوه در همین زمان حاکم آذربایجان (سپهسالار) یکی از شاهزادگان قاجار به نام جهانگیر میرزا را که به آزادیخواهی شهرت داشته و هم او و هم سیمتقو نمی توانستند وجودش را تحمل کنند به فرستادن این بمب متهم می سازد و توسط سوارانی به نزد

سیمتقو می‌فرستد. او و سواران به دست سیمتقو کشته می‌شوند؛^{۵۱} بدین‌گونه عجز دولت و عدم صداقت آنها باعث قدرت گردنکشانان چون سیمتقو می‌شود.

از جمله عوامل دیگری که به قدرت وی می‌افزود، پیوستن برخی از شکست خورده‌های منطقه به او بود؛ چنانکه سیدطه نوه شیخ عبید... و نیز گروهی از سربازان عثمانی، که از میدانهای جنگ عقب می‌نشستند و تعدادشان به چند صد تن می‌رسید و به توپ و تفنگ مجهز بودند، به او ملحق گردیدند.^{۵۲} همچنین در آذرماه سال ۱۳۰۰ هـ ش یکی از صاحبمنصبان ترک، وی را در جنگ معروف به تسوج همراهی می‌کرده است.^{۵۳} بنابراین او در سال ۱۳۰۰ هـ ش و پس از آن (حدوداً مطابق با سال ۱۳۳۸ هـ ق و به بعد) قدرت بلامنازع منطقه گردیده بود بطوری که برای گرفتن مالیات از مردم منطقه و شرکت در جلسات دولت در این موارد علناً نامه می‌نوشته است.^{۵۴}

پس از جنگ اول جهانی، تنها دو فرد قوی به حکمرانی منطقه فرستاده شد که با اقدامات قابل توجه به حمایت مردم پرداختند و مردم نیز دلگرم شده، برای مبارزه با اشرار بسیج شدند. یکی ضیاءالدوله بود. وی به مقر دکتر پارگارد امریکایی که در منطقه فتنه به پای می‌کرد، حمله کرد و شصت نفر از یاران و عوامل او را کشت و دیگری سردار انتصار بود که در سال ۱۲۹۸ به نایب‌الایالگی آن منطقه منصوب شد و با بسیج مردم آن دیار بویژه مردم لکستان به جنگ سیمتقو پرداخت. همزمان از تهران نیز نیروهای کمک رسید و سیمتقو از سه طرف در قلعهٔ چهریق محاصره گردید. بین سپاه او نیز اختلاف افتاد. سردار انتصار نامه‌ای به زبان ترکی به سربازان و صاحبمنصبان ترک عثمانی، که به سپاه او پیوسته بودند، نوشت که در نتیجه تعدادی از آنها سیمتقو را رها کردند و به تبریز رفتند.^{۵۵} اما در لحظات آخر، سیمتقو به حاکم آذربایجان، عین‌الدوله که سیاستمداری کهنه کار بود، نامه نوشت و از در اطاعت در آمد و سردار انتصار و فیلیپوف فرماندهٔ نیروهای دولتی که از مرکز برای حمایت سردار انتصار آمده بود، پا در میانی کردند و پیمانی در ۶ ماده نوشته شد و نیروها به تبریز برگشتند. ولی به مواد این پیمان نامه عمل نشد و سیمتقو مجدداً به کشتار مردم پرداخت.^{۵۶}

گرچه ملک‌الشعراى بهار، احتمال خیانت برخی از دولتمردان و فرماندهان را به

جهت منافع سیاسی و یا تحریک اجانب بعید دانسته است و علت شکستها را عدم توانایی در مقابل سیمتقو قلمداد می‌کند،^{۵۷} با وجود این فرایندی هست که خلاف این نکته را نشان می‌دهد.

چنانکه مشاهده شد، در حالی که سیمتقو در محاصره تنگاتنگ بود به او فرصت داده شد تا پیمان نامه‌ای را امضا کند اما وی به آن عمل نکرد. سوابق شرارتهای او خود نشانگر این بود که وی به این پیمانها پایبند نیست و بعلاوه خود دولتیان با تأمین دادن به افراد و سپس کشتن آنها، پیمان شکنی را امری عادی کرده بودند. بنابراین به نظر می‌رسد دلیل این امر در آشوبهای تهران و در رقابتهای سیاسی بین وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت و عین الدوله حاکم آذربایجان بود که با هم اختلاف شدید داشتند. اولی مهره سرسپرده انگلیس و دومی وابسته روسیه بود، لذا برای ضربه زدن به دولت مرکزی چنین صلحی باید منعقد شده باشد.

در همین زمان که دولت وثوق الدوله با وابستگی هرچه تمامتر در جهت منافع انگلیس و قرارداد ۱۹۱۹ گام بر می‌داشت، یک مهره انگلیسی در رأس قوای سیمتقو بوده است. وی کلنل لارنس، و در تسلیح اشراار نقش مهمی داشته است. او این درگیریها را به عنوان جنگی مذهبی به کردها القا می‌کرده است.^{۵۸} این اقدام در این زمان سؤال برانگیز است. زیرا کمک به سیمتقو در واقع باعث ضعف وثوق الدوله بود. به نظر می‌رسد این سیاست برای جدا کردن کردستان از ایران بوده و یکی از اهداف دیگر انگلیس در منطقه را تعقیب می‌کرده و یا به احتمالی برای فراهم نمودن زمینه کودتای ۱۲۹۹ ه.ش صورت گرفته است و این در حالی بوده که آنها از موفقیتهای وثوق الدوله ناامید شده بودند.

پس از شکسته شدن محاصره چهریق در ۱۲۹۸ ه.ش، یک بار دیگر موقعیت سیمتقو با پیوستن جمعی از یاران خیابانی به او (پس از کشته شدن خیابانی) تقویت شد.^{۵۹} او حتی شهر تبریز را در معرض تهدید قرار داد.^{۶۰} کودتای ۱۲۹۹ ه.ش به او فرصت بیشتری داد. ارومیه برای بیست و پنجمین بار به دست وی غارت گردید.^{۶۱} او حتی

جسارت خود را تا حد بریدن زبان افراد ژاندارمری در سلماس بالا برد.^{۶۲} کابینه‌های سپهدار رشتی و قوام‌السلطنه نیز نتوانستند این غائله را خاتمه دهند. قوام‌السلطنه ضمن فرستادن چندین افسر سوئدی و ایرانی و عده‌ای قزاق، با نمایندگان ملیون عثمانی وارد مذاکره شد تا از کمک به اسماعیل آقا خودداری کنند.^{۶۳} اما نتیجه‌ای حاصل نشد تا اینکه رضاخان به عنوان وزیر جنگ در رأس نیروهای نظامی قرار گرفت. وی با انسجام دادن به نیروهای نظامی، از سال ۱۳۰۰ ه. ق به قلع و قمع اشرار و حتی نهضت‌های انقلابی پرداخت. رضاخان با هر کدام به نوعی خاص برخورد کرد؛ چنانکه سامخان قراچه‌داغی معروف به امیر ارشد، که خان معروف عشایر قراچه‌داغ بود و همزمان با کودتای ۱۲۹۹ او نیز در سر سودای کودتا داشت، با نیروهای سه‌هزار نفری خود به جنگ سیمتقو فرستاده شد و در این جنگ کشته شد، گویا این مأموریت با برنامه قبلی برای نابودی وی چیده شده بود.^{۶۴}

همچنین اقبال السلطنه ماکویی یکی از سرجنابان منطقه که دوش به دوش نیروهای ژاندارم با سیمتقو جنگیده بود، توسط رضاخان کشته، و تمام جواهرات و اموال او غارت شد.^{۶۵} او قبل از کشتن وی، توسط کارگزاری خوی سندی را تنظیم کرده است که ماکویی‌ها از جلو سیمتقو فرار کردند.^{۶۶}

همچنین خالوقربان که به میرزا کوچک‌خان پشت کرده، با چهار هزار نفر چریک به نیروهای دولتی پیوسته بود در سال ۱۳۰۰ ه. ش در جنگ با سیمتقو با نیروهای خود شرکت کرد اما او را تنها گذاشتند. وی کشته شد و سپاهیان‌ش تار و مار گردید.^{۶۷} با این سیاست‌های گام به گام، که رضاخان برای سرکوب حرکت‌های منطقه برمی‌داشت، باز هم به سیمتقو فرصت داد تا به قدرت خود بیفزاید؛ چنانکه در سال ۱۳۰۱ ه. ش سرتیپ‌خان‌خویی که دارای قوای نظامی و جزء نیروهای ساخلوی شهر خوی بود به سیمتقو پیوست.^{۶۸} در این موقع سیمتقو همچنان در منطقه به شرارت مشغول بود؛ به گونه‌ای که خلیفه اسحق رئیس روحانی کلدانیها در بیت‌المقدس به دولت ایران اعتراض نامه‌ای نوشت که سیمتقو به کلیمیان ارومیه ظلم و ستم می‌کند و دولت مرکزی توان

برخورد با او را ندارد.^{۶۹}

بنابراین سر و صدای جنایتهای سیمتقو و ضعف دولت مرکزی در محافل خارج از ایران نیز مطرح شد. رضاخان سردار سپه، زمان را برای سرکوب وی مناسب دید و یکی از فرماندهان زبده خود به نام سرتیپ امان... جهانبانی که ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت، با حفظ سمت، به فرماندهی نیروهای آذربایجان تعیین کرد. او قلعه چهریق را با عملیات گسترده و با کمک امکانات دریایی دریاچه ارومیه در مردادماه ۱۳۰۱ هـ ش محاصره کرد. سیمتقو که مقرش (قلعه چهریق) بیش از پنج فرسنگ با ترکیه عثمانی فاصله نداشت، به آن کشور فرار کرد. تمام امکانات نظامی او به تصرف نیروهای دولتی در آمد و در حالی که سیمتقو بیش از ده بار نیروهای دولتی را شکست داده بود، اکنون ضربه مهلکی را متحمل شد و این پیروزی با توجه به جو سیاسی اجتماعی ایران، که از شورشها و انقلابها خسته شده بودند، موقعیت مناسبی را برای رضاخان ورق زد.

فرمانده لشکر آذربایجان در تلگرافی به وزیر جنگ، چنین گزارش داد: «بعدالعنوان تعقیب راپرت نمرة ۱۷۱ بعرض حضور مبارک می‌رساند، قوای مادر تعاقب دشمن امروز بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف، توپ و مسلسلهایی که در این مدت از قوای دولتی به دست آورده بود، مسترد. دشمن منکوباً فراری و متواری گردید. قوای مادر تعقیب دشمن سریعاً پیش می‌رود.»^{۷۰}

در همین زمان مصدق السلطنه حاکم آذربایجان بود. وی به اعتراض دخالتهای نیروهای ارتش در امور ایالت استعفا داد و وزیر جنگ (رضاخان) حکم کفالت ایالت را به نام امان... جهانبانی داد.^{۷۱} شکست سیمتقو با تبلیغات وسیع نه تنها از طریق جراید داخلی بلکه در محافل بین‌المللی نیز مطرح گردید بطوری که مخالفان رضاخان نیز از این اعمال او تمجید و ستایش کردند^{۷۲} و این جو مساعد در سایه اوضاع پر آشوب سیاسی - اجتماعی ایران پس از پیروزی مشروطیت به دست می‌آمد، اوضاعی که در آن حتی روشنفکران رضاخان را برای وحدت سیاسی دادن به کشور ضروری می‌دانستند و در سایه همین فکر، جمعی از افراد برجسته سیاسی او را حمایت کردند و حمایت انگلیس نیز جای خود داشت. این در حالی بود که برخی از مخالفان رضاخان که همزمان با

حرکتهای سیمتقو در سال ۱۳۰۱ ه.ش در صدد ضربه زدن به دولت مرکزی بودند؛ واپسین تلاشهای خود را سپری می کردند. در این رابطه سردار ظفر بختیاری از اتحاد بختیاری ها و شیخ خزعل خبر می دهد و می افزاید همزمان با حرکت سیمتقو ما هم در بختیاری یک گردان سیصد نفری از نیروهای دولتی را قلع و قمع کردیم و به شیخ خزعل پیام دادیم که ماکار خود را کردیم، اکنون نوبت توست.^{۷۳}

این تلاش سردار ظفر و خوانین بختیاری برای این بود که نظر انگلیس را از رضاخان برگردانند تا انگلیس به تقویت آنان، که دوستان قدیمی انگلیس بودند، بپردازد. اما شکست سیمتقو این فرصت را از آنان گرفت و دولتمردان و سیاستمداران انگلیس که در امور ایران بر سر انتخاب مهره برتر با هم اختلاف داشتند، متفق القول، رضاخان را قدرت برتر در مقایسه با رقیبان دیگری چون بختیاری ها و شیخ خزعل و یا دیگران معرفی کردند و از بین کاندیداهای مختلف دولتمردان انگلیسی، رضاخان، کاندیدای سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس برگزیده شد و ادعای او در برحق بودنش، شکست سیمتقو از رضاخان بود.^{۷۴}

سیمتقو پس از شکست سختی که از امان... جهانبانی، رئیس ستاد ارتش ایران و فرمانده نظامی آذربایجان خورد، به داخل مرزهای ترکیه فرار کرد و ترکها زن و فرزندش را کشتند و اموالش را به غارت بردند. او مضطرب و پریشان در صدد گرفتن تأمین از جهانبانی شد، اما موفق نگردید.^{۷۵}

در واقع در این زمان نیروهای ترک و ارتش تازه احیا شده ایران تمام نواحی مرزی مشترک دو کشور را بطور هماهنگ از وجود افرادی چون سیمتقو پاک می کردند. طبیعی است این عملیات با سیاست استعماری انگلیس هماهنگ بود، به این دلیل که برای سد کردن افکار انقلابی بلشویک ها، انگلیس دولتهای دست نشانده متکی به قدرت نظامی در کشورهای همجوار با شوروی روی کار می آورد که در ایران نیز رضاخان براساس همین سیاست به قدرت رسید. بنابراین سیمتقو تحت یک فشار سخت وارد عراق گردید. او در این زمان سخت پریشانحال بود و از عثمانی ها بیش از ایرانی ها عصبانی بود. چون به رغم قول مساعدت و همکاری به او خیانت کرده بودند. در عراق

نیز برای وی مشکلاتی وجود داشت. وی به این آرزو به عراق آمده بود تا از مأموران و نیروهای انگلیسی، که در منطقه به دسیسه‌چینی و ایجاد اختلاف در منطقه و انسجام ترکها تلاش می‌کردند، کمک بگیرد. وی به سرادموندز که در منطقه کردنشین عراق به فعالیتها و تلاشهای گسترده و سختی مشغول بود، می‌گوید که به این امید آمده است تا از آزادی کردها از یوغ ایران و عثمانی کمک بگیرد، اگر اشتباه آمده است هیچ مایل نیست از آنها کمک بخواهد و به میان قبیله‌اش بر می‌گردد.^{۷۶}

در این زمان بر اثر خلأ سیاسی که پس از سقوط و فروپاشی حکومت عثمانی در منطقه به وجود آمده بود، جنبش ناسیونالیستی کردها تکان تازه‌ای خورده بود. علاوه بر سیمتقو، سید طه نواده شیخ عبید... در رأس کردهای عثمانی و شیخ محمود رهبر کردهای کرکوک برای استقلال کردها در تکاپو بودند. اولی با سیمتقو هماهنگ بود ولی دومی در دیدار پراستقبالی که سیمتقو از سلیمانیه داشت و به قصد توافق با وی به آن منطقه رفته بود، نتوانست دست اتحاد با وی بدهد. سرانجام مأموران انگلیسی وجود وی را در منطقه نتوانستند تحمل کنند و از او خواستند تا منطقه را ترک کند.^{۷۷} از این پس سیمتقو در منطقه متواری بود و بیگانگانی چون روس‌ها، عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها که روزی از احساسات ناسیونالیستی و روحیه ماجراجویی وی بر ضد وطنش ایران استفاده می‌کردند، اکنون که سیاستها چرخش دیگری پیدا کرده بود، از او حمایت نکردند.

او در سال ۱۳۰۷ ه. ش مطابق با ۱۳۴۸ ه. ق برای آخرین بار دست به تحرکی مجدد در منطقه اشنویه می‌زند. ابتدا قرار ملاقات با فرمانده پادگان اشنویه می‌گذارد. کردهای منطقه نیز آماده می‌شوند و سیمتقو با اغفال سرهنگ مذکور وارد اشنویه می‌شود و نیروهای محلی، اشنویه را متصرف می‌گردند. اما دولت ایران که در این زمان گرفتاری داخلی کمتری نسبت به گذشته داشت، سریعاً فرماندهانی را به منطقه اعزام می‌کند و به حيله وی را در داخل اشنویه می‌کشد که ماجرای آن مفصل است.^{۷۸}

پس از کشته شدن وی، پسرش خسرو آقا سیمتقو به ترکیه می‌گریزد و تابعیت آن کشور را قبول می‌کند و در آنجا مشغول تحصیل می‌گردد تا اینکه در سال ۱۳۳۲ ه. ش برای ملاقات با برادرش طاهرخان، که در آنجا زندگی می‌کرده است، قصد مراجعت

مجدد به ایران را داشته است. اما وزارت دفاع ملی به این بهانه که وی از جانب ترکها برای ایجاد آشوب قصد مراجعت دارد از ورود وی جلوگیری می‌کند و برابر دستور فرمانده لشکر ۴ رضاییه، طاهرخان به قره‌چیان، یکی از روستاهای مرزی ترکیه می‌رود و به مدت سه روز با وی ملاقات می‌کند.^{۷۹} بدین‌گونه غائله‌ای که اسماعیل آقا معروف به سیمتقو از سال ۱۳۲۳ ه. ق مطابق با ۱۲۸۴ ش. در ایران برپا کرده و در این مدت زندگی مردم منطقه را با آشوب می‌کشاند و به قتل و غارت آنها می‌پرداخت، در سال ۱۳۰۹ ه. ش به پایان رسید.

این حرکت و حرکت‌های مشابه، که معمولاً در پشت پرده با دسایس بیگانگان شعله‌ور می‌شده است، نه برای غائله آفرینان اینگونه حرکتها و نه برای ملت و کشور ایران ثمره‌ای در برنداشت، جز اینکه برای مدتی برادرکشی را در بین آحاد ملت ایران رواج داد و تا زمانی که منافع بیگانگان ایجاب می‌کرد، مورد توجه و لطف بوده‌اند و هرگاه وجودشان نفی برای آنان نداشت، از همه جا رانده و سرگردان می‌شوند. نمونه این حرکتها را در تاریخ معاصر ایران و بویژه در ایام پرحادثه انقلاب اسلامی زیاد شاهد بوده‌ایم.

یادداشتها

- ۱- احمد کسروی: تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۳، ص ۷۷۵.
- ۲- همان منبع، ص ۷۷۶.
- ۳- گروهی از مستشرقین: کرد در دایرةالمعارف اسلام، ترجمه اسماعیل فتاح قاضی، ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۱۰۲ - ۹۸.
- ۴- علی اصغر شمیم: کردستان، تبریز، مطبوعه امیر، چاپ اول، ۱۳۱۲، ص ۴۲.
- ۵- گروهی از مستشرقین: کرد در دایرةالمعارف اسلام، ص ۱۰۱ - ۱۰۰؛ شمیم، کردستان، ص ۴۳ - ۴۲.
- ۶- گروهی از مستشرقین، همان، ص ۱۰۴ - ۱۰۳.
- ۷- همان منبع، ص ۱۰۴.
- ۸- همان منبع، ص ۱۱۲.
- ۹- محمدشاه قاجار، مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه و سالار الدوله هرکدام از کردها زنانی به عقد خویش در آورده بودند.
- ۱۰- عبدالحسین نوایی: شرح حال عباس میرزا ملک‌آراء، تهران، شرکت سهامی چاپ، چاپ اول، ۱۳۲۵، ص ۹۱-۸۹، اسماعیل نواب صفا: شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۳۶،

- ج اول، ص ۶۸ - ۶۷ حسین سعادت نوری، "شیخ عبید... و عباس میرزا ملک آراء"، مجله یادگار، سال پنجم، شماره اول و دوم، ص ۳۵ - ۳۲.
- ۱۱- ابراهیم صفایی: مرزهای ناآرام، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران، چاپ اول، ص ۳۵.
- ۱۲- نوایی؛ شرح حال عباس میرزا، ص ۹۰
- ۱۳- همان، ص ۹۲ - ۹۰
- ۱۴- همان، ص ۹۱ - ۹۰ ظل السلطان: خاطرات، به اهتمام: حسین خدیو جم، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۸، ج دوم، ص ۶۱۲
- ۱۵- محمدجواد مشکور: نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۴۱، ص ۴۶؛ صفایی مرزهای ناآرام، ص ۳۵ سعادت نوری، "شیخ عبید... و عباس میرزا ملک آراء"، ص ۴۴ - ۴۳ حافظ فرمانفرمایان، خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، زیر نظر ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، چاپ سوم، ص ۶۶ - ۶۴.
- ۱۶- علی اصغرخان امین الدوله؛ خاطرات سیاسی، بکوشش: حافظ فرمانفرمایان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۷۶
- ۱۷- نوایی، شرح حال عباس میرزا، ص ۹۱ - ۹۰
- ۱۸- امین الدوله، خاطرات سیاسی، ص ۶۸ - ۶۷
- ۱۹- ابراهیم صفایی: آئینه تاریخ، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، چاپ اول، ۱۳۵۳، ص ۱۴۳
- ۲۰- ظل السلطان: خاطرات، ج دوم، ص ۶۱۰ نواب صفا: شرح حال فرهاد میرزا، ص ۶۷، مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۴۶
- ۲۱- صفایی، مرزهای ناآرام، ص ۲۷
- ۲۲- همان، ص ۲۹ - ۲۷
- ۲۳- همان، ص ۳۱ - ۳۰
- ۲۴- همان، ص ۳۵
- ۲۵- ایل شکاک در حدود پانزده طایفه بوده اند و مذهبشان شافعی بوده است. بیلاشان در مرز ترکیه در چراگاه های ترگور و دشت بیل و قشلاشان در اطراف ارومیه و کردنژاد بوده اند (نک: مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۱۹۰)
- ۲۶- مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران، تهران، چاپ خانه بانک بازرگانی ایران، چاپ اول، ۱۳۴۷، ج اول، ص ۲۴۰ کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۸۲۳
- ۲۷- حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۵۹، ج دوم، ص ۱۰۹
- ۲۸- مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۳۲۳
- ۲۹- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، سال ۱۳۶۹، ص ۲۵ - ۲۲۳
- ۳۰- همان منبع، ص ۴۷۳
- ۳۱- کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۵۹۹
- ۳۲- سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۶۱۵

- ۳۳- کسروی: تاریخ هیجده ساله، ص ۵۹۹
- ۳۴- گروهی از مستشرقین، کرد در دایرةالمعارف اسلام، ص ۱۱۲
- ۳۵- کتاب سبز، تهران، انتشارات نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۳-۷
- ۳۶- کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۷۲۵
- ۳۷- محمدعلی منشور گرگانی: رفاقت شوروی و انگلیس در ایران، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، ص ۸۳
- ۳۸- نک: سایکس، تاریخ ایران، ج دوم، ص ۶۱۷-۶۱۶ ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش کاوه بیات، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۲۳۶؛ کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۵۱۵-۵۱۰
- ۳۹- کسروی، همان، ص ۲۷-۷۲۵
- ۴۰- همان منبع، ص ۷۲۷
- ۴۱- همان منبع، ص ۲۹-۷۲۷
- ۴۲- گروهی از مستشرقین، کرد در دایرةالمعارف اسلام، ص ۱۱۲
- ۴۳- دنیس رایت: نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامری، تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۶۱، ص ۲۷۳
- ۴۴- مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۲۳
- ۴۵- شمیم همدانی، کردستان، ص ۴۳
- ۴۶- گروهی از مستشرقین، کرد در دایرةالمعارف اسلام، ص ۱۰۵
- ۴۷- شمیم همدانی، کردستان، ص ۴۳-۴۴؛ مکی، تاریخ بیست ساله، ج سوم، ص ۱۱۰
- ۴۸- کسروی: تاریخ هیجده ساله، ص ۸۳۰ و ۸۳۷
- ۴۹- همان منبع، ص ۸۳۱-۸۳۰
- ۵۰- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۱۳، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۱۳۹۸ ه ق از ارومیه
- ۵۱- کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۸۳۶-۸۳۳
- ۵۲- همان منبع، ص ۳۱-۸۳۰
- ۵۳- مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۲۶
- ۵۴- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱-۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۰۲، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۲۵ ذی القعدة ۱۳۳۸ ه ق، از کارگزاری ارومیه به وزارت خارجه، شماره ۲۰۷
- ۵۵- کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۳۵-۸۳۰
- ۵۶- علی آذری: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تبریز، بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه، چاپ دوم، ص ۲۴۲؛ کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۸۵۷
- ۵۷- محمدتقی بهار: تاریخ احزاب سیاسی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ج اول، ص ۲۶۶
- ۵۸- آذری، قیام شیخ محمد خیابانی، ص ۲۳۸
- ۵۹- علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۸۹۵
- ۶۰- مکی، تاریخ بیست ساله، ج اول، ص ۱۳۴
- ۶۱- همان منبع، ص ۴۴۷
- ۶۲- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۱۵، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۲۷ قوس، ۱۳۰۰ ه.ش، از کارگزاری خوی به کارگزاری کل آذربایجان، برگ اول

- ۶۳- مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج اول، ص ۴۴۶
- ۶۴- مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران، تهران، انتشارات بانک بازرگانی ایران، چاپ اول، ۱۳۴۷، ص ۵۷-۵۶
- ۶۵- مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج اول، ص ۴۴۷-۴۴۶
- ۶۶- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۱۵، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۲۷ قوس، ۱۳۰۰ ه.ش، از کارگزاری خوی به کارگزاری کل آذربایجان، برگ دوم
- ۶۷- مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج دوم، ص ۱۱۵
- ۶۸- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۰۸، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۲۲ سرطان، ۱۳۰۱ ه.ش، از کارگزاری خوی به کارگزاری کل آذربایجان
- ۶۹- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۰۴، شماره آلبوم ۸۵، از سفارت مصر به وزارت امور خارجه، مورخه ۱۳۴۰ ه.ق شماره ۱۳۲
- ۷۰- مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج دوم، ص ۱۱۰-۱۰۹؛ ابراهیم صفایی: رضا شاه ... در آینه خاطرات، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، چاپ اول، ۱۳۴۵، ص ۹۲-۹۰ و ۴۳۱-۴۳۲؛ سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۰۵، شماره آلبوم ۸۵، تعداد ۱۵ برگ، از حاکم نظامی آذربایجان به وزارت خارجه، شماره ۵۷؛ بهار، احزاب سیاسی، ج اول، ص ۲۶۵.
- ۷۱- بهار، تاریخ احزاب سیاسی، ج اول، ص ۲۶۵.
- ۷۲- همان منبع، ج اول، ص ۲۶۶؛ مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج دوم، ص ۱۱۱
- ۷۳- غلامرضا میرزایی دره‌شوری: بختیاری‌ها و قاجاریه، شهرکرد، انتشارات ابل، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۴۸-۳۴۹
- ۷۴- همان منبع، ص ۳۵۶-۳۴۹
- ۷۵- مکی، تاریخ بیست ساله، ج دوم، ص ۱۲۶
- ۷۶- برای اطلاعات بیشتر نک: سرادموندز: ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات روزبهان، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۳۳۶-۳۳۴
- ۷۷- نک: همان منبع، ص ۳۴۸-۳۳۶
- ۷۸- محمدرضا خلیلی عراقی: خاطرات سفر به آذربایجان و کردستان، تهران، چاپخانه ارتش، چاپ دوم، ۱۳۲۸، ص ۱۴۲-۱۴۱؛ خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به اهتمام: علی جانزاده، تهران، انتشارات جانزاده، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج اول، ص ۳۳۶-۳۲۷
- ۷۹- سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱-۱۵۰۱۰، شماره پاکت ۱۸۰۷، شماره آلبوم ۸۵، مورخه ۱۳۳۲/۷/۶ ه.ق، شماره ۴۴۲۵، تعداد ۷ برگ.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی